

چارچوب تاریخی استعمار صهیونیستی

چارچوب تاریخی استعمار صهیونیستی

اسماعیل قدیری

بسم الله الرحمن الرحيم

هجوم و حشیانه به افریقا در حوالی سالهای 1880 میلادی به بعد موجب گردید حرکات اولیه استعمار صهیونیستی نیز تسریع گردید. در ایامی که ماجراجویان اروپائی و مستعمره نشینان آرزومند و سازندگان امپراطوری دسته ای در جستجو مال و منال و گروهی به امید جاه و مقام به جانب آفریقای می شتافتند مستعمره نشینان صهیونیستی هم به فلسطین هجوم آوردند این گروه در سر آرزوی بنیان نهادن يك دولت را می پروراندند.

در این دوره یعنی اواخر قرن نوزدهم آئین ناسیونالیستی سراسر اروپا را درهم نوردیده بود. بعضی از یهودیان نیز تحت تاثیر این آئین به این نتیجه رسیده بودند که علقه های مذهبی و روابط باصطلاح ملاّت یهود حق ملی عادی اعطاء می کند. از جمله این حقوق ملی، حق زندگی جداگانه و حق تاسیس يك دولت

یهودی را نام می‌برند. استدلال این یهودیان به اینگونه بود که اگر ملت‌های دیگر اروپائی موافق شده‌اند بال قدرت خود را در آسیا و آفریقا بگسترند و بر امپراتوریهای خود قسمتهای وسیعی از این قاره‌ها را بیفزایند قوم یهود هم دارای همین حق است.

بدین ترتیب ملت یهود از ملت‌های مسیحی که در دامانشان پرورش یافته بود ماجراجویی استعمارگرانه را تقلید کرد و موفق شد مستعمره نشینان خاص خود را به قسمتی از یک سرزمین آفریقائی - آسیائی روانه کند و در آنجا جماعتی را مستقر سازد و قدم به قدم ریشه دولت مخصوص خود را بنشاند. البته در این کار، این سرزمین را خط مقدم میهن دیگری نمی‌دانست که استعمارگران آنرا متروپل (مادر شهر) می‌نامند بلکه در این سرزمین میهنی حقیقی را تصور می‌کرد که دیر یا زود همه ملت یهود از اطراف و اکناف عالم روی بدانجا خواهند آورد.

بدین قرار معلوم است که پیشرفت استعماری ملت‌های اروپائی در عین آنکه امپراتوری‌های آنان را میساخت، ناسیونالیسم یهودی را هم به کمال میرساند.

پس با توجه به این نکته بجاست که صهیونیست که دنبال استعمار بوجود آمده است خود وسیله‌ای برای ساختن و پرداختن یک ملت بوده است. وعکس آن درست نیست که بگوئیم. صهیونیسم نتیجه و زائیده ناسیونالیسمی است که پیش از پیدایش صهیونیسم پروپایه داشته است.

با آنکه مقامات مالی یهودی اروپا از کمک باین ماجرا دریغ نمی‌کردند، اقدامات اولیه استعمار یهود در فلسطین سرانجام موفقیت آمیزی نیافت. برنامه خود مختاری مقدمه تاسیس یک دولت یهودی در فلسطین بود اما این برنامه کمتر یهودیان را مجذوب خود کرد و در نتیجه قسمت اعظم یهودیان به ایالات متحده آمریکا و آرژانتین مهاجرت کردند.

به طور خلاصه در این دوره یعنی در پایان قرن نوزدهم هنوز فکر تاسیس يك دولت در میان یهودیان اروپا رواج نیافته بود. حال آنکه بدون اشاعه این فکر، مساله استعمار فلسطین در مقیاس وسیع بی‌راه حل می‌ماند.

در طی سالهای (1897 - 1882) اینجا و آنجا کوششهایی بعمل آمد تا ریشه يك جماعت مستعمره نشین صهیونی (صهیونیست) را در فلسطین بنشانند. اما این کوشش سرانجام نیافت و با شکست مواجه شد. این شکست موجب گردید که استراتژی معمولی مجدداً ارزیابی گردد. همین تجدید ارزیابی است که دستور کار نخستین کنگره صهیونیست را صادر نمود. این کنگره در ماه اوت 1897 در بازل تشکیل می‌گردد ریاست این کنگره را تئودور هرتزل بعهده داشت. پس از این کنگره به استعمار کاسب کارانه و خصوصی که نیمه انسانی و نیمه استعماری بود پایان داده شد.

همان طور که گفتیم این استعمار از طرف برخی پولداران یهودی حمایت می‌شد. از سال 1897 بعد بجای استعماری که گذشت برنامه ملی استعمار سازمان یافته تنظیم گردید این برنامه نتیجه هدفهای سیاسی کاملاً مشخص بود. هدف اصلی و اساسی صهیونیسم که در کنگره بازل تنظیم شده در این عبارت خلاصه می‌شود که هدف صهیونیسم ایجاد کانون برای خلق یهود در فلسطین است این کانون باید بوسیله قانون عمومی (حقوق عمومی) تضمین و حمایت گردد.

باید دانست که از زمانی که برنامه بازل در سال 1897 تدوین گردید تا هنگام تنظیم برنامه بالیتمور که در 1942 انجام یافت صهیونیستها همیشه تعبیر غیر صریح کانون را بر لفظ صریح دولت ترجیح داده‌اند. دلیل این ترجیح آنستکه لفظ دولت بدون شك موجب می‌شد مخالفتهایی در محافل مختلف برانگیخته شود. اما گرچه صهیونیستها علناً فکر ایجاد دولت را در موارد متعدد انکار کردند لکن از همان آغاز کار برنامه‌ای که در مد نظر داشته‌اند ایجاد دولتی از مستعمره نشینان در فلسطین بوده

در پایان کنگره بازل هرتزل در دفتر خاطرات خود نوشته است: «اگر بخواهیم کنگره بازل را در يك جمله خلاصه کنیم (والبته این کاری است که علناً نخواهم کرد) باید بگویم که: در بازل من دولت یهود را بنیان نهادم لکن اگر 5 سال و محققاً در طی 50 سال این امر دیگر برکسی پوشیده نخواهد ماند. کنگره بازل علاوه بر آنکه هدف اساسی صهیونیسم را تعریف و تحدید نموده است به تفصیل به بررسی خصیصه‌ها و اوضاع و احوالی پرداخته است که مربوط به استعمار صهیونیست در فلسطین است و براساس این بررسی است که به تشریح برنامه‌ای دست زده است که جنبه عملی داشته باشد.

سه عامل اساسی است که استعمار صهیونیست را در فلسطین از استعمار اروپائی در سرزمین‌های آسیا و آفریقا متمایز می‌سازد. براساس این سه عامل استعمار مخصوص صهیونیسم متضمن ابتکارات ویژه‌ای است.

اولاً: مستعمره نشینان اروپائی که به سرزمینهای آسیائی و آفریقائی میرفتند به جهات اقتصادی یا سیاسی امپریالیستی در این خط می‌افتادند. این دارودسته امید داشتند که از راه استعمار منابع طبیعی که مورد حمایت امپریالیسم است مال و منال شخصی گردآورند و یا جاده را صاف کنند و یا عبارت دیگر برای انضمام سرزمینهای مطلوب به حکومت‌های امپریالیستی اروپا کمک نمایند.

محرک مستعمره نشینان صهیونیست هیچک از این انگیزه‌ها نبود. میلی که آنان به استعمار فلسطین داشتند این بود که برای خود يك هویت ملی بدست آورند و در آنجا دولتی یهودی را بنیاد نهند که مستقل از هر حکومت دیگری باشد و پس از آن در طول زمان یهودیان همه عالم را بدانجا بکشانند.

ثانیاً: مستعمره نشینان اروپائی می‌توانستند با اهالی بومی همزیستی داشته باشند این دار و دسته هرچند بومیان را استثمار می‌کردند و بر آنان حکمفرمائی و سیطره داشتند لیکن بدانها نیازمند بودند و در نتیجه ناگزیر بودند که حضورشان را در سرزمینهای مطلوب و مورد نظر تحمل کنند. بر عکس مستعمره نشینان صهیونیست نمی‌توانستند با ساکنان فلسطین بطور نا محدود همزیستی داشته باشند.

واقعیت امر آنست که فلسطین از اعراب مملو بود. اعراب در این هنگام آگاهی ملی یافته و بحرکت آمده بودند و خواست استقلال در آنان روح فعالیت دمیده بود. نتیجه آنکه استعمار صهیونی آنطوریکه صهیونیسم تعریف و تدوین کرده بود، تاو قتی که خلق عرب به زندگی بر روی سرزمین خود ادامه می‌داد نمی‌توانست گسترش یابد و اگر مارا بر این منوال پیش می‌رفت امیال و آرزوهای سیاسی ای که صهیونیست‌ها درباره تفکیک نژاد و ایجاد دولت داشتند به حرفهای بی معنی و پوچ مبدل می‌گردید.

بنابراین، برعکس استعمار اروپائی در سرزمین‌های دیگر، استعمار صهیونیست در فلسطین با حفظ خلق بومی در این سرزمین مانع الجمع بود.

ثالثاً: مستعمره نشینان دیگر می‌توانستند بی‌آنکه با مشکل زیادی رو به رو شوند، بر موانعی فائق آیند که راه استقرار آنها را در مستعمره سد می‌کرد. بدین معنی که مستعمره نشینان می‌توانستند از حمایت موثر دولت امپریالیسم خود برخوردار باشند مستعمره نشینان صهیونیست فلسطین این راه آسان را در دسترس نداشتند. خلق عرب فلسطین در برابر هرگونه مهاجرت مستعمره‌نشینان صهیونیست مقاومت می‌کرد. علاوه بر آن صهیونیست‌ها باید درباره مخالفت مقامات عثمانی نیز فکر می‌کردند مقامات دولت عثمانی استقرار این جماعت خارجی را با نظر موافق نمی‌نگریستند و این جماعت را دارای طرح سیاسی ایجاد یک دولت مستقل، در ناحیه مهمی از امپراطوری خود می‌دانستند. با توجه به این مشکلات، جنبش صهیونیستی، در نخستین کنگره خود به تعریف و تحدید هدف خود پرداخت و در عین حال در صدد تهیه یک برنامه عملی نیز برآمد.

این برنامه طرح عملیات را در سه مرحله پیشنهاد کرد: سازمان دهی، استعمار، مذاکره.

1 – فعالیتی که برای سازماندهی بعمل آمد بطور مطلق مقدم بر فعالیتهای دیگر بود. جنبش صهیونیستی برای تدوین و تعقیب برنامه استعماری ما وراء بحر خود دارای متروپل (مادر شهر) نبود بنابراین میبایست واجد دم و دستگاهی نیمه دولتی شود تا بتواند در این جهت قدم بگذارد.

بمنظور اجرای این نقشه، سازمان صهیونیست جهانی در بازل ایجاد گردید. فدراسیونها و سازمانها و مجامع محلی و کنگره و شورای عمومی و هیئت اجرایی مرکزی از ارگانهای آن بودند.

2 – با سرعت هرچه تمام تر وسائل برای يك استعمار مطابق نظم و قاعده تهیه گردید. تراست گولونیال یهود (در 1898 کمیسیون استعمار – کولونیزاسیون – در سال 1898 صندوق ملی یهود در سال 1908 دفتر فلسطین 1908 و کمپانی برای توسعه و رشد زراعی در فلسطین (1908) از نخستین وسائل و ابزارهایی هستند که سازمانهای صهیونیستی بنیاد نهادند. هدف مشترك این تشکیلات برنامه گذاری، پرداخت مخارج و نظارت بر برنامه استعماری بوده است. ضمناً این تاسیسات باید در این امر نظارت کنند که شکست سابق تجدید نشود. همانطور که گفتیم این شکست ناشی از کوشش های تك افتاده یا استعمار سازمان نیافته بود.

3 – در همان زمان که برای براه انداختن تاسیسات و وسائل استعمار کوشش می شد، فعالیتهای سیاسی نیز

جهت ایجاد شرایط سياسي توسعه مي‌يافت. هدف اين فعاليت آن بود که استعمار را در مقياس وسيع مجاز گردانده و تسهيل نمايد و اجراي آنرا تامين نمايد.

اين فعاليتهاي سياسي نخست متوجه امپراتوري عثماني گرديد. علت اين بود که سرنوشت سياسي در کنترل امپراتوري عثماني بود. صهيونيست‌ها مستقيماً به مقامات قسطنطينيه (اسلامبول) نزديك شدند و به سلطان وعده‌هاي مادي از قبيل اعطاي قرض و هديه دادند و ضمناً مرتباً از قدرتهاي اروپايي تقاضا مي‌کردند که در پيشگاه باب عالي بوساطت سازمان صهيونيست برخيزند و سلطان را قانع کنند که باين سازمان منشوري اعطا نمايد و اين منشور استقرار مستعمره نشين صهيونيست خود مختاري را در فلسطين اجازه دهد.

فعاليتهاي ديگر از همين قبيل بعمل آمده مثلاً از امپراتور آلمان دعوت گرديد که تاسيس يك کمپاني رشد و توسعه زراعي را بعهده بگيرد و اين شرکت در فلسطين تحت حمايت آلمان تشکيل گردد و توسط مستعمره نشينان صهيونيست اداره شود. همچنين به همه وسائل متوسل شدند که دولت انگليس اجازه دهد يك مستعمره نشين خود مختار در شبه جزيره سينا مستقر گردد تا عملاً نخستين قدم براي استعمار فلسطين برداشته شود. اما همه اين فعاليتها بي‌نتيجه ماندند.

از جنبش جديد صهيونيستي که سال 1897 آغاز شده بود ده سال گذشت. امادر پايان اين بار نيز صهيونيسم از لحاظ ابزار و ادوات استعماري پيشرفتي نکرده بود. از جنبه بدست آوردن اجازه و کمک‌هاي لازم هم که مربوط به حکومتهاي مختلف مي‌شد کار کمتری با نجام رسانده بود.

نتيجه آنکه، صهيونيسم که اميدوار بود به موقعيت‌هاي استعماري خود جنبه حقوقي و قانوني دهد اين اميدو آرزو را بکناري نهاد و در استراتژي خود تجديد نظر تازه‌اي کرد و به استعمار عملي اکتفا نمود. توجه وي در اين تجديد نظر باين بود که با نيروي فشاري که ايجاد مي‌کند و با به کار بردن اين نيرو در موقع مناسب خواهد توانست شناسائي سياسي بدست آورد.

بر این اساس صهیونیسم از سال 1908 – 1907 به بعد روش جدیدی را در استعمار آغاز کرد. این روش دیگر در جستجوی هیچگونه راه حل قانونی نبود و از قید هرگونه همکاری رسمی با اروپائیان آزاد بود. این روش در راه و رسم خود آگاهانه ناسیونالیستی بود و در قبال اعراب بطور فعال از شیوة جدائی و انفصال استفاده کرد و برای آنکه در سرزمین فلسطین ریشه بگیرد به عملیات دقیق سیاسی و استراتژیک دست زد.

دومین موج استعمار صهیونی هم با آنکه دینامیسم بیشتری داشت و از آگاهی ایدئولوژیک روشن تری برخوردار بود، از موج اول نتیجه بخش تر نبود.

خلاصه آنکه مقارن با جنگ جهانی اول، استعمار صهیونی فلسطین، پس از سی سال کوشش و فعالیت پیشرفت بسیار کمی داشت و صهیونیست‌های فلسطین اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می‌دادند و تنها شامل یک درصد جمعیت یهود در سراسر جهان بودند. فعالیت صهیونیست‌ها هم ترس و هم مخالفت یهودیان دیگر را برانگیخت. این دسته از یهودیان راه حل مساله یهود را خود مختاری در سرزمین فلسطین نمی‌دیدند و جویای درهم آمیختن یهودیان با مردم اروپا و ایالات متحده آمریکا بودند.

در طی سی سال که گذشت و در طول آن مهاجرت یهودیان به فلسطین ادامه داشت یهودیان حتی هشت درصد کل جمعیت کشور فلسطین را تشکیل نمی‌دادند و به زحمت 5 ر 2 % از زمین‌های فلسطین را در تصرف داشتند. در ضمن صهیونیسم موفق نشده بود مساعدت و حمایت سیاسی مقامات عثمانی، یا قدرتهای اروپائی را بدست آورد.

جنگ دورنمائي تازه‌اي را عرضه كرد. اين دورنما نسبت به استعمار صهيونيستي فلسطين به طور قابل ملاحظه‌اي مساعد بود. جنگ جهاني عامل اتحادي شد كه به سال 1917 ميان امپرياليسم بریتانیا و استعمار صهيونيسم برقرار گرديد. اين اتحاد در طي سي سال بعد از 1917 دروازه‌هاي فلسطين را بروي مستعمره نشينان صهيوني باز كرد و استقرار جماعتي از مستعمره نشينان صهيونيست را تسهيل نموده و زمينه را براي غصب املاك خلق عرب فلسطين و اخراج آنها مهيا ساخت و دست آخر مقدمات ايجاد دولت استعماري صهيوني را در 1948 فراهم نمود. گفتيم كه استعمار صهيونيستي مستقلاً نتوانسته بود در طي سي سال قبل از جنگ جهاني اول بطور محسوس پيشرفت كند. اما بعكس وقتي استعمار صهيوني و امپرياليسم بریتانیا متحد شدند در طي سي سال بعد از جنگ هر دو حريف موفق گرديدند، به هدفهاي مورد نظر خود برسند.